امیرمؤمنان علیه السلام

قال الله تبارک و تعالی: «یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ». (توبه: 119)

ایجاد انگیزه

این ایام و لیالی منسوب به امام المتقین، قطب‌السالکین، امام العارین، امیرالمؤمنین علی‌ بن ابی‌طالب علیه أفضل التحیة و الثَّناء است. ایام شهادت اولین پیشوای مسلمانان بعد از رسول گرامی اسلام و اولین امام هُمام، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

شیوه‌های تربیتی در کلام و روش امیرالمؤمنین علیه السلام :

می‌دانید که تربیت یکی از مباحث مهم حوزه‌ی علوم انسانی است. امروزه کتاب‌ها و آثار فراوانی در این زمینه، هم مسلمانان و هم غیرمسلمانان نوشته‌اند، و این بحث به قبل از اسلام یعنی زمان ارسطو و افلاطون برمی‌گردد. به این معنا که آیا تربیت انسان امکان دارد یا ندارد؟ روش آن چیست؟ موانعش چیست؟ این بحث مبتلا به جامعه است. خیلی‌ها می‌گویند آقا، در تربیت فرزندم مانده‌ام، در تربیت جوانم مانده‌ام، در تربیت خودم مانده‌ام می‌دانم فلان اشکال را دارم اما نمی‌توانم آن را رفع کنم. آیا اصلاً می‌شود آن را رفع کرد یا نمی‌شود؟ تأثیر تربیت در حوزه‌های علوم انسانی چیست؟ امروزه این یک بحث ریشه‌داری در مباحث دانشگاهی و حوزوی است؛ مثلاً تأثیر تربیت در اخلاق، علوم اجتماعی، علوم حکومتی، مبانی تربیت، موانع تربیت، و اهداف تربیت چیست؟ یکی از کتاب‌هایی که تقریباً به طور جامع این بحث را از حدود هزار سال پیش مطرح کرده، کتاب «ابن مِسکَویه» است. این دانشمند شیعی اهل ری که در قرن چهارم و پنجم بوده است کتابی به نام تهذیب الاخلاق دارد، ایشان مفصل واردبحث تربیت شده و آن‌جا با توجه به آیات و روایات، ریشه‌ها و مبانی این بحث را مطرح کرده است، و من تصور می‌کنم کسانی که بعد از ایشان آثاری نوشته‌اند تحت تأثیر تهذیب الاخلاق ایشان بوده است: مثل خواجه نصیر طوسی که اخلاق ناصری را نوشته است، یا مرحوم نراقی که جامع السَّعادات را نوشته، یا غزالی که احیاءالعلوم را نوشته است. به هر حال بحث مورد توجهی بوده است. بعضی‌ها معتقدند که اصلاً تربیت امکان ندارد، هر کس همان‌گونه که آفریده شده همان گونه است. گفت که:

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است

تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است

بنابراین گاهی بعضی‌ها می‌گویند تربیت اصلاً ممکن نیست. گاهی نیز بعضی‌ها روایات را درست نفهمیده‌اند، استناد می‌کنند که پیامبر فرمود:‌ »وَ السَّعِيدُ مَنْ‏ سَعِدَ فِي‏ بَطْنِ‏ أُمِّه‏»، هر که هر چه دارد از پَر قنداق داشته، هر که سعادتمند است از زمانی که در شکم مادرش بوده است معلوم است، و هر که نیز بدبخت است از همان موقع معلوم است؛ «الشَّقِيُ‏ مَنْ‏ شَقِيَ‏ فِي‏ بَطْنِ‏ أُمِّه‏َُِِِِِِِِ». (قَالَ رَسُولُ اللهِ: الشَّقِيُ‏ مَنْ‏ شَقِيَ‏ فِي‏ بَطْنِ‏ أُمِّه‏ و السَّعِيدُ مَنْ‏ سَعِدَ فِي‏ بَطْنِ‏ أُمِّهِ. (بحارالانوار، ج 5ع ص 9؛ تفسیر القمی، ج 1، ص 227؛ عوالی اللالی، ج 1، ص 35)) یا حدیث دیگری که از پیامبر نقل می‌کنند این است که می‌فرماید: «النَّاسُ‏ مَعَادِنُ‏ كَمَعَادِنِ‏ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّة»؛ (من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 380؛ بحارالانوار، ج 58، ص 65) مردم مثل معادن هستند. شما از معدن طلا که نمی‌توانی نقره بیرون بیاوری و یا برعکس، از معدن نقره نیز نمی‌توانی طلا بیرون بیاوری. همچنین از معدن سنگ هم نمی‌توانی دُر بیرون بیاوری. هر معدنی هر چه دارد همان است. این استدلال، استدلال درستی نیست. این استدلال با قرآن مطابقت ندارد. اگر امکان تربیت نباشد باید همه چیز را تعطیل کرد؛ بعثت انبیاء، دعوت اولیا، دعوت خدا، بهشت و جهنم. اصلاً باید قائل به جبر شد و این درست نیست. پس این‌که خدا در قرآن می‌فرماید: «یزَكِّیهِمْ وَیعَلِّمُهُمُ» (آل عمران: 164)؛ یاد بگیرید، «قَدْ أَفْلَحَ‏ مَنْ‏ زَكَّاها» (شمس: 9)، «تُوبُوا إِلَى‏ اللَّهِ‏» (نور: 31)، «عَمَلاً صالِحاً» (توبه: 102) و یا مدام تأکید می‌کند که برگردید، توبه کنید، درست شوید صالح شوید، راه باز است، «یا عِبَادِی الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ» (زمر: 53). اگر قرار باشد که هر کس به هر شکلی که به دنیا آمده دیگر امکان تغییر نداشته باشد، بنابراین باید درِ تربیت و اصلاح را تخته کرد. این دیدگاه‌، دیدگاهی است که با روایات و آیات فراوان ما سازگار نیست. این دو روایت هم معنا دارد و معناش این نیست که انسان را نمی‌شود تربیت کرد.

متن و محتوا

یک ضرب‌المثل اشتباه

«گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه...»؛ اگر بگوییم هر که از اول بدبخت و بسیاه بخت آفریده شد، تا آخر نیز همین‌گونه است؛ مثلاً اگر شمر است از اول شمر بوده است و یا اگر یزید است از اول یزید بوده است، و قابل اصلاح نیست، این اصلاً تعطیل شدن بعثت انبیاست. این تعطیل شدن وعده‌های عذاب، و وعده‌های الهی است. لذا اگر شما به نهج‌البلاغه مراجعه کنید، می‌بینید امیرالمؤمنین علیه السلام با این نگاه وارد شده که می‌فرماید:‌ »تَوَلَّوْا مِنْ‏ أَنْفُسِكُمْ‏ تَأْدِيبَهَا» (وسائل الشیعه، ج 15، ص 232؛ نهج البلاغه، حکمت، 359؛ بحارالانوار، ج 67، ص 73)؛ مردم خودتان تربیت خودتان را به دست بگیرید. خودتان تربیت نفس‌تان را شروع کنید. امیرالمؤمنین اولین کتاب اخلاقی و رساله‌ی اخلاقی را در اسلام نوشته است. حضرت خطبه زیاد دارد، مطالب زیاد دارد، اما این رساله را به دست مبارک خودش نوشته است. سال 38 هجری که از صفین برگشت قلم و کاغذ دست گرفت و به پسرش امام حسن علیه السلام چنین نوشت: پسر تو جوانی –جوان راحت‌تر قابل اصلاح است، زودتر قابل تغییر است- «فَبَادَرْتُكَ‏ بِالْأَدَبِ‏ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبُك‏» (نهج‌البلاغه، نامه 31؛ وسائل الشیعه، ج 21، ص 478؛ بحارالانوار، ج 74، ص 220)؛ پس در تربیت تو شتاب کردم پیش از آن که دل تو سخت شود. یعنی سن تو بالا رود و تربیت تو مشکل شود. در آن زمان امام حسن علیه السلام در سن سی‌وپنج سالگی و امیرالمؤمنین علیه السلام در سن شصت سالگی بود. من پدر پیری هستم که برای پسر جوانم دارم نامه می‌نویسم. این نامه، نامه‌ی 31 نهج‌البلاغه است از این نامه معلوم می‌شود که حضرت به امکان تربیت و زمینه‌سازی تربیت معتقد است. تربیت مقوله‌ی پیچیده‌ای است، عوامل زیادی هم در آن دخالت دارد. یکی از آقایان نزدیک به بیست عامل ذکر کرده است که آن‌ها در تربیت نقش دارند، مثلاً حکومت نقش دارد. همان‌گونه که حکومت نقش دارد که مردم شیعه شوند یا سنّی، مسلمان شوند یا مسیحی، بی‌دین شوند یا دیندار، همان‌گونه نیز در تربیت آن‌ها نقش دارد. چون صدا و سیما در اختیار حکومت است، برنامه‌ریزی در اختیار اوست، کتاب درسی، استخدام استاد و معلم دست او است. شما ببینید در زمان شاه تاریخ مملکت را عوض کردند، کتاب آسمانی و قرآن را حذف کردند و از قرآن به عنوان سوگند در دادگاه‌ها و مراکز استفاده می‌شد.

شما ترکیه‌ی عثمانی را ببینید، جایی که ده‌ها سال حکومت اسلامی و دینی بوده است. آن‌جا عثمانی‌ها حکومت کردند، مسجد ساختند بعد، آتاترک آن‌جا آمد، او چگونه مبارزه کرد که امروزه اسلام‌گراها می‌خواهند حجاب را برگردانند اما جرأت نمی‌کنند از ارتش می‌ترسند، از لائیک می‌ترسند، از حزب‌های رقیب می‌ترسند. چگونه این مرد خودش را پدر ترک خواند؟! آتاترک آمد و وارد صحنه شد، همزمان با او رضاخان وارد صحنه‌ی ایران شد. ما در ایران بدحجابی نداشتیم، در ترکیه بدحجابی و شراب‌خواری نداشتیم. حکومت‌ها در تربیت مؤثرند، محیط، دوست، والدین و لقمه همگی مؤثر هستند. تربیت مسأله‌ی خیلی پیچیده‌ای است، گاهی یک عامل باعث می‌شود همه‌ی عوامل دیگر به هم بریزد. یک عامل پسری مثل پسر نوح را از تربیت و خاندانش جدا می‌کند و در حوزه‌ی اهل نبودن قرار می‌دهد؛ «إِنَّهُ‏ لَيْسَ‏ مِنْ‏ أَهْلِكَ‏» (هود: 64).

یکی نیز مثل محمدبن ابی‌بکر می‌شود که خواهرش جنگ جمل را اداره می‌کند؛ اما او در جبهه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام می‌ایستد. نقش تربیت چگونه است که شخصی مثل محمدبن ابی‌بکر تحویل می‌دهد؟! (پیغمبر و یاران، ج 5، ص 223) نقش تربیت چگونه است که شخصی مثل محمدبن عطبه تحویل می‌دهد؟! نقش تربیت به گونه‌ای است که عکس این افراد را هم تحویل می‌دهد؛ مثل فرزند نوح، مثل جعفر فرزند امام. لذا این‌ها را باید دقت کرد، اصول تربیت، مبانی تربیت، شیوه‌های تربیت، راه تربیت، خیلی‌ها می‌گویند، آقا پدرم نسبت به نماز کاهل است، چه کنم؟ پسرم نسبت به نمازش سست است، چه کنم؟ گاهی خود فرد می‌آید می‌گوید آقا، من عصبانی هستم، من سستم هستم، من در مقابل نامحرم می‌لغزم، من می‌دانم اشکالم این است در تربیتم چه کنم؟

شیوه‌های تربیتی در کلام امیرمؤمنان علیهم السلام

تربیت شیوه دارد. امروزه هر کس بدون روش وارد کاری شود شکست می‌خورد. امروزه در کشاورزی شیوه‌ای آورده‌اند که محصول چند برابر می‌شود، در دامداری شیوه‌ای آورده‌اند که شیر حیوان را چند برابر کرده‌اند، در مرغداری شیوه‌ای آورده‌اند که برداشت تخم مرغ و مرغ را چند برابر کرده‌اند. چگونه می‌شود شیوه‌ای در دامداری، کشاورزی، پرورش درخت و میوه اثر دارد اما در تربیت انسان اثر ندارد؟! و یا بگوییم تربیت انسان روش نمی‌خواهد! چگونه با یک شیوه محصول گندم را دو برابر کرده‌اند اما من نمی‌توانم با یک روش محصول عمرم را دو برابر کنم؟! چگونه با یک شیوه، شیر حیوان را افزایش می‌دهند اما من نمی‌توانم با یک روش جدید از فکرم، اندیشه‌ام، قلم و زبانم استفاده کنم؟! مسلماً تربیت روش دارد. باید این شیوه‌ها را دید. البته این روش‌ها را نمی‌شود برای همه یکسان پیاده کرد. بعضی از این روش‌ها برای نوجوانان خوب است. بعضی‌ها از این روش‌ها برای مسن‌ها خوب است؛ یعنی شما نمی‌توانید بعضی از این شیوه‌ها را برای آدم هفتاد ساله به کار ببرید. بعضی از این روش‌ها مربوط به همه است.

اصل تسهیل

یکی از شیوه‌های تربیتی روش تسهیل و تیسیر است؛ یعنی روش آسان‌گیری و سخت نگرفتن. شخصی خدمت امام صادق آمد –این روایت خیلی قابل توجه است- امام صادق به او فرمود: مردم هفت گروه می‌شوند: «إِنَ‏ مِنَ‏ الْمُسْلِمِينَ‏ مَنْ‏ لَهُ‏ سَهْمٌ‏»؛ بعضی‌ها یک ظرفیت دارند، «وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ سَهْمَان‏»؛ بعضی‌ها دو ظرفیت دارند، «وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ ثَلَاثَةُ أَسْهُم‏»؛ بعضی‌ها سه ظرفیت دارند، «وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ أَرْبَعَةُ أَسْهُمٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ خَمْسَةُ أَسْهُمٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ سِتَّةُ أَسْهُم‏»، امام ظرفیت‌ها را همین‌گونه شمرد تا این که فرمود: «وَ مِنْهُمْ مَنْ لَهُ سَبْعَةُ أَسْهُم‏» (الکافی، ج 2، ص 42؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 160؛ بحارالانوار، ج 66، ص 161)؛ بعضی‌ها هفت ظرفیت دارند. بعد امام صادق فرمود: کسی که سه ظرفیت دارد اگر چهار ظرفیت به او بار کنی جواب نمی‌دهد. اگر شما در یک ظرف 20 لیتری، 30 لیتر آب بریزید 10 لیتر آن بیرون می‌ریزد. امیرمؤمنان فرمود: «لَا يَزَالُ‏ النَّاسُ‏ بِخَيْرٍ مَا تَفَاوَتُوا فَإِذَا اسْتَوَوْا هَلَكُوا» (بحارالانوار، ج 74، ص 385؛ الامالی للصدوق، ص 446؛ عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 53)؛ مردم با هم تفاوت دارند، و اگر این تفاوت‌ها نبود هلاک می‌شدند. همه یک طور نیستند، آیا اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مثل هم بودند؟ آیا اصحاب ائمه علیهم السلام مثل هم بودند؟ امام صادق فرمود: کسانی که به پیغمبر ایمان می‌آورند چند دسته بودند: «منهُم من یُؤمنُ بِاالسَّمْعِه»؛ بعضی‌ها همین که پیغمبر صحبت می‌کرد ایمان می‌آوردند؛ مثل ابوذر. ابوذر از پیغمبر معجزه نخواست همین که پیغمبر را دید ایمان آورد. «وَ مِنْهُمْ‏ مَنْ‏ يُؤْمِنُ بِالنَّظَره»؛ بعضی‌ها با گوش کردن ایمان نمی‌آورند آن‌ها معجزه می‌خواستند، می‌گفتند آقا، به آن درخت بگو جلو بیاید بیا عقب برود، بعد ما ایمان می‌آوریم. امام صادق علیه السلام فرمود بعضی‌ها با شنیدار ایمان می‌آوردند و بعضی‌ها با دیدن معجزه؛ اما بعضی‌ها مثل ابوجهل نه با شنیدن ایمان آوردند و نه با دیدن. وقتی معجزه را دیدند، گفتند: این سحر است، وقتی شنیدند، گفتند: کذب است. حال آیا شما می‌توانید ابوجهل و ابوذر را کنار هم یکسان ببینید؟ اصل تسهیل معنایش این است، «يُرِيدُ اللَّهُ‏ بِكُمُ‏ الْيُسْرَ» خدا از شما آسان خواسته، «وَ لا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» (بقره: 185)؛ خدا از شما سختی نخواسته است. چند آیه بخوانیم: «قُلْ‏ مَنْ‏ حَرَّمَ‏ زِينَةَ اللَّه‏» (اعراف: 23)؛ مردم چرا حلال خدا را برای خودتان حرام می‌کنید؟ بعضی‌ها حلال را برای خودشان حرام می‌کنند. پیغمبراکرم صلی الله علیه و آله و سلم از دست بعضی از همسرانش ناراحت شد، او را اذیت می‌کردند، فرمود: من اصلاً زن نمی‌خواهم. آیه نازل شد: «يا أَيُّهَا النَّبِيُ‏ لِمَ‏ تُحَرِّمُ‏ ما أَحَلَ‏ اللَّهُ‏ لَكَ‏» (تحریم: 1)؛ پیغمبر، یک نفر اشتباه و خطا کرده، چرا چیزی را که خدا برایت حلال کرده، حرام می‌کنی؟ این آیه اول سوره‌ی تحریم است، «يا أَيُّهَا النَّبِيُ‏ لِمَ‏ تُحَرِّمُ‏ ما أَحَلَ‏ اللَّهُ‏ لَكَ‏ تَبْتَغِي مَرْضاتَ أَزْواجِك‏»؛ ای پیامبر، چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده به خاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می‌کنی؟! قرآن کریم می‌فرماید: بعضی‌ها یک چیز را یک سال حلال می‌کردند و یک سال حرام می‌کردند، این کار را نکنید حلال الهی حلال است، و حرام الهی نیز حرام است. وجود مقدس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وقتی معاذ را برای تبلیغ به یمن فرستاد به او فرمود: معاذ، در مردم نفرت از دین ایجاد نکن، دین را برای مردم منفور جلوه مده. «یَسِّر»؛ آسان بگیر، «و لاتُعَسِّرُ»؛ سخت نگیر، «بَشِّر»؛ تا می‌شود بشارت بده و تشویق کن، «وَ لا تُنَفِّر»، کاری نکن مردم از دین زده بشوند. (پیغمبر و یاران، ج 5، ص 262) چه‌قدر این روایت کارشناسانه است! امیرمؤمنان فرمود: « لا تَقسِروا اَولادَكُم عَلى آدابِكُم ، فَاِنَّهُم مَخلوقونَ لِزَمانٍ غَيرِ زَمانِكُم» (شرح نهج‌البلاغه، ج 20ع ص 267)؛ پدرها‌، فرزندانتان را به آداب خودتان مجبور نکنید، زمان آن‌ها با زمان شما فرق می‌کند، یک سری از اصول زمان‌بر نیست؛ مثل صداقت. هزار سال پیش دروغ بد بود حالا نیز بد است. هزار سال پیش غیبت بد بوده حالا نیز بد است. هزار سال پیش وفای به عهد خوب بوده حالا نیز خوب است. ولی آداب فرق می‌کند، آیا 50 سال پیش با امروز لباس‌ها یکی است؟ پدری به فرزندش می‌گوید: بچه‌جان، تو از من وسیله می‌خواهی، تو از من خانه می‌‌خواهی، بابای‌من که چیزی برای ما نخرید، بابای من ما را از سیزده چهارده سالگی دنبال کار فرستاد، تو هم خودت برو تلاش کن! اما الان زمان فرق می‌کند. چهل سال پیش تهیه کردن امکاناتِ زندگی مثل حالا نبود. چهل سال پیش تهیه کردن زمین و ازدواج کردن مثل حالا نبود. نمی‌شود آداب خودمان را به فرزندانمان تحمیل کنیم. گاهی بعضی از پدر‌ها می‌گویند: باباجان، من تا یادم است تا زمانی که دیپلم گرفتم و دانشگاه رفتم سرم را تا ته می‌تراشیدم. اما الان برای فرزندان ما حتی در دوره‌ی راهنمایی و دبیرستان سر تراشیدن الزامی نیست چون بهداشت خوب شده است. سابق بهداشت ضعیف بود، لذا بگذار فرزندت مو داشته باشد اما موهایش براساس موازین باشد. ترویج غرب نباشد، ترویج یک فرهنگ بیگانه نباشد. لذا فرمود: «لاتُقسروا اولادکم علی آدابکم»؛ بچه‌هایتان را به آداب خودتان مجبور نکنید. امیرالمؤمنین فرزندانش را به خوردن غذای خودش مجبور نمی‌کرد.

داستان

زهد علی علیه السلام

ابو رافع می‌گوید: یک روز عید خدمت امیرمؤمنان رسیدم، مدتی نشستم بعد آقا دستور دادند کیسه‌ای را آوردند که درِ آن مهر بود، مهر را شکستند و نانی را بیرون آوردند. گفتم: آقا، کسی که از این نان نمی‌خورد چرا شما درِ آن را مهر کردید؟ فرمود: بچه‌ها گاهی به آن روغن می‌زنند می‌خواهم حتی این کار هم صورت نگیرد. (هزار و یک حکایت اخلاقی، ص 554) ولی حضرت این الزام را برای امام حسن و امام حسین علیهم السلام نداشت. پس یک سری از اصول اخلاقی ثابت است؛ نمی‌شود بگوییم یک زمانی بی‌حجابی بد بوده اما حالا خوب است. یک زمانی مثلاً صداقت خوب بوده اما حالا فاید ندارد. ولی در شیوه‌ها این طور نیست مثلاً شیوه‌ی لباس، شیوه‌ی زندگی این‌گونه نیست. ما نمی‌توانیم بگوییم امروزه خانه‌ی ما مطابق با خانه‌ی زمان امیرالمؤمنین علیه السلام باشد. اصلاً شهرداری اجازه نمی‌دهد که خانه را آن گونه بسازی، تا شناژ را نبندی، شهرداری نمی‌گذارد ساختمان بسازی. امروزه نمی‌شود شیوه‌ی خانه‌ی گلی رابه کار ببری. امروزه تا مهندس ناظر ساختمان را تأیید نکند اصلاً به شما جواز نمی‌دهند. امروزه نمی‌توانی بگویی پدر‌های ما خانه‌های گِلی ساختند هیچ‌طور هم نشد. اما یک بار نیز مثل زلزله‌ی بم سی‌هزار نفر زیر خاک می‌روند ولی در ژاپن زلزله‌ با هفت ریشتر می‌آید فقط پنج نفر کشته می‌شوند. بنابراین نمی‌شود شیوه‌ها را یکسان بگیریم. لذا حضرت فرمود: «لاتُقسروا اولادکم علی آدابِکُم». چون زمان آن‌ها با زمان شما متفاوت است. این روش تیسیر و تسهیل مهم است. ببینید خدا چه‌قدر آسان گرفته است! می‌گوید تا یقین نداری جای نجس است می‌توانی پای خیس آن‌جا بگذاری. تا یقین نداری خانه‌ی کسی نجس است می‌توانی آن‌جا نماز بخوانی حتی نمی‌خواهد از صاحبخانه سؤال کنی. در ازدواج چه‌قدر سهولت قائل شده است! می‌گوید اگر کسی همسرش را طلاق داد بعد یک نگاهی به هم کردند یا یک اشاره‌ای به هم کردند، می‌توانند رجوع کنند و لازم نیست دوباره خطبه بخوانند. در ازدواج آسان‌ترین خطبه را گذاشته یا چند کلمه به هم محرم می‌شوند. خداوند در همه چیز سهولت را قرار داده است. سهولت در تزویج، سهولت در امر طهارت و نجاست، سهولت در برخورد با مردم، سهولت در حدود الهی.

توبه بهتر از اعتراف گناه

شخصی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد گفت: یا ابالحسن، مرا پاک کنید من مرتکب زنا شده‌ام، مرتکب فحشا شده‌ام. خودش آمده اعتراف می‌کند. آقا فرمودند که قرآن بلدی؟ گفت: قرآن را حفظ هستم. شروع کرد قرآن خواندن. آقا از او چند سؤال کرد، دید اشکال فکری ندارد، جنون و عقب‌ماندگی ندارد، آدم عاقلی است. فرمودند: فعلاً برو. اگر می‌رفت دیگر رفته بود، حضرت دنبال او نمی‌فرستاد، ولی برگشت. باز فردا آمد، گفت: آقا، آمده‌ام حکم و حدّ زنا را بر من اجرا کنید. فرمود: همسرت در شهر بوده؟ چون ممکن است کسی زن دارد اما زنش نیست، و به عُسر و حَرَج افتاده، ممکن است بتوانیم شبهه‌ای ایجاد کنیم و حد را از او دور کنیم. حضرت فرمود: همسر داری؟ گفت: بله آقا، همسر دارم. فرمود: پیشت بوده؟ شاید در سفر بوده، شاید خانه‌ی پدرش بوده، شاید با تو قهر کرده. گفت: هم زن دارم و هم در مسافرت نبوده. حضرت فرمود: فعلاً برو. رفت و روز بعد آمد. حضرت نفرموده بود برو بعد بیا، فرمود: برو. اما او مرحله‌ی سوم برگشت. باز وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام پرسش‌های دیگری از او کرد مثلاً شک نداری؟ شاید این طور نبوده، شاید به حد زنا نرسیده. گفت: نه آقا، مطمئن هستم زنا بوده است. رفت دفعه‌ی چهارم آمد، دفعه‌ی چهارم دیگر قاضی حکم می‌کند. اما این قسمت از روایت منظورم است، وقتی حضرت حکم را صادر کرد، فرمود: «مَا أَقْبَحَ‏ بِالرَّجُلِ‏ مِنْكُمْ‏ أَنْ يَأْتِيَ بَعْضَ هَذِهِ الْفَوَاحِشِ فَيَفْضَحَ نَفْسَهُ عَلَى رُءُوسِ الْمَلإ»؛ چه‌قدر زشت است بعضی از شما که مرتکب فحشا می‌شوید بعد می‌آیید اعتراف می‌کنید، فرمود: «أَ فَلَا تَابَ فِي بَيْتِهِ»، اگر در خانه‌اش نشسته بودو توبه کرده بود، «فَوَ اللَّهِ لَتَوْبَتُهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ»؛ به خدا قسم توبه‌ی بین خودش و بین خدا، «أَفْضَلُ مِنْ إِقَامَتِي عَلَيْهِ الْحَد» (الکافی، ج 7، ص 188؛ وسائل الشیعه، ج 28ع ص 36؛ بحارالانوار، ج 40، ص 292)؛ به مراتب بالاتر از این بود که بیاید و اعتراف کند تا من حد را برایش جاری کنم. فرمود: خودت توبه می‌کردی . اسلام بنایش بر پوشش است . حال اگر در جایی کسی لو می‌رود و آبرویش در جامعه می‌رود تو چرا بیان می‌کنی؟! لذا فرمود: «مَا أَقْبَحَ‏ بِالرَّجُلِ‏»، زشت است این که بعضی از شما مرتکب خطا می‌شوید و بعد می‌آیید مطرح می‌کنید. اگر او بین خود و خدایش توبه می‌کرد بهتر از این اعتراف بود. این اصل تسهیلات است. در موارد متعدد دیده‌ام که جاهایی حق با حضرت بوده اما به خاطر سهولت و به خاطر این‌که نزاع ایجاد نشود حضرت از حق خود گذشته است.

فراموش نکردن گذشته‌ی دیگران

عبدالله بن زبیر خدمت حضرت آمد و گفت: آقا، دفتر پدرم زبیر را بررسی کردم، دیدم هشتاد هزار درهم از پدر شما ابوطالب طلب دارد، حضرت فرمودند که اگر پدرت نوشته درست است؛ چون پدر تو آدم صادقی بود، دقت کنید این خودش یک نکته‌ی اخلاقی است. اگر یک کسی انحرافی پیدا کرد، اگر کسی مسیری را غلط رفت، انسان نباید گذشته‌ی خویش را هم بد تلّقی کند؛ مثلاً فلانی آدم بدی است، بی‌نماز است، بی‌دین است؛ اما راستگو است حال شما بدی او را بگو خوبی‌اش را هم بگو. زبیر با حضرت مبارزه کرده در مقابل حضرت ایستاده، حال بماند که نتیجه‌ی زبیر چه شد و به کجا منتهی شد، در جمل هم با حضرت مبارزه‌ی مستقیم نکرد، میدان را رها کرد و رفت. اما آن جمعیت را به میدان جمل کشید. زبیر بعد از پیغمبر در مسیر اسلام و امیرالمؤمنین و ولایت باقی نماند. اما این تعبیر حضرت مهم است، فرمود: پدر تو در این مسائل دروغ نمی‌گفت، بی‌دلیل از کسی پول نمی‌گرفت، اگر نوشته لابد طلب دارد. فرمود پول را به او دادند. عبدالله بن زبیر رفت و فردا برگشت، گفت: آقا، اشتباه کردم، پدرم نوشته بود: من به پدر شما هشتاد هزار درهم بدهکارم. من بدهی را دقت نکردم فکر کردم نوشته، پدر شما بدهکار است. گفت: آقا، ما باید علاوه‌بر این که هشتاد هزار درهم شما را برگردانیم، باید هشتاد هزار درهم نیز به شما بدهیم. حضرت فرمودند: «وَالِدُكَ‏ فِي‏ حِلٍّ» پدرت را حلال کردم، «وَ الَّذِي قَبْضَتَهُ مِنِّي هُوَ لَك‏»؛ (مستدرک، ج 13، ص 410؛ بحارالانوار، ج 41، ص 32؛ المناقب، ج 2، ص 118). پولی هم که از ما گرفتی مال خودت باشد چون ما اهل‌بیت عادت نداریم چیزی را که به کسی می‌دهیم پس بگیریم. اهل بیت عصمت معدن کرامتند. این اصل سهولت است.

شمه‌ای از اخلاق علی علیه السلام

یک فرد مسیحی در صفین زره حضرت را سرقت کرده بود، آقا می‌داند زره مال خودش است –خیلی از اوقات پیش می‌آید که حق با شماست اما از نظر قانونی نمی‌توانی ثابت کنی. ائمه نیز بنا ندارند در این‌گونه مواقع از علم امامت و معجزه استفاده کنند –پیش شریح قاضی آمدند، آقا نشست، مسیحی هم نشست. قاضی به حضرت گفت: شاهد دارید؟ فرمود: نه، زره من در صفّین گم شده شاهد نیز ندارم ولی زره مال من است. مسیحی نیز سوگند یاد کرد که مال من است. شریح براساس قوانین حکم کرد و زره را به شخص مسیحی داد. وقتی بیرون آمدند، آقا امیرالمؤمنین علیه السلام از مسیحی خداحافظی کرد و چند قدمی هم او را همراهی کرد، فرمود: در دین ما مشایعت و همراه با رفیق لازم است. آقا همین‌طور که می‌رفت دید مسیحی برگشت، گفت: یاامیرالمؤمنین! زره مال شماست، در صفین وقتی دیدم شما برای وضو گرفتن کنار آب رفتید زره را روی اسب گذاشتید، خلوت بود و من آن را برداشتم. زره مال شماست چرا شما به همین میزان اکتفا کردید؟ حضرت فرمود: من شاهد نداشتم، چه کنم؟ مسیحی بلافاصله زره را تحویل داد، شهادتین گفت و به رسالت پیغمبر خدا حضرت محمد علیه السلام ایمان آورد. پس یک اصل، اصل تسهیل است.

1. اصل اعتدال

اصل دوم اصل اعتدال است. ما در طول تاریخ هم از تندروی شکست خوردیم و هم از کندروی. امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه تأکید می‌کند مؤمن کسی است که روش او میانه‌روی است؛ «مَلْبَسُهُمُ‏ الِاقْتِصَاد». (بحارالانوار، ج 64، ص 315؛ نهج‌البلاغه، خطبه 193؛ کشف الغمه، ج 1، ص 100).

یکی از یارانش به نام هَمّام خدمت حضرت آمد و عرض کرد: آقا، صفات متقّین را برای من بشمارید. آقا 110 صفت را بیان کردند.

سابق بزرگان و علما به فرزندانشان سفارش می‌کردند که خطبه‌ی متقین را حفظ کنید. یکی از صفاتی که حضرت آن‌جا بیان می‌فرماید: «مَلْبَسُهُمُ‏ الِاقْتِصَاد» انسان‌های متدّین و متّقی روش‌ آن‌ها میانه‌روی است. امروزه ما از رعایت نکردن این روش در جامعه خیلی ضربه می‌خوریم. یک مثال ساده ؛ مثلاً کسی رفیق من است در رفاقت هم نباید افراط کرد. امام صادق علیه السلام به یکی از اصحابش فرمودند: آن رازی را با دوستت در میان بگذار که اگر دشمنت از آن آگاه شد زیانت نرساند. رفیقت را با همه‌ی اسرارت آشنا نکن. سفره‌ی دلت را پیش او نگشا. چون یک روز رابطه‌ی شما به هم می‌خورد و او علیه تو استفاده می‌کند. (قالَ الصادِقُ: لِبَعْضِ‏ أَصْحَابِهِ‏ لَا تُطْلِعْ‏ صَدِيقَكَ مِنْ سِرِّكَ إِلَّا عَلَى مَا لَوِ اطَّلَعَ عَلَيْهِ عَدُوُّكَ لَمْ يَضُرَّكَ فَإِنَّ الصَّدِيقَ قَدْ يَكُونُ عَدُوَّكَ يَوْماً مَا (بحارالانوار، ج 71، ص 177؛ مشکاة الانوار، ص 323؛ الامالی للصدوق، ص 669)). در رفاقت هم افراط نداشته باش. چند روز قبل جوانی مرا دید و گفت: آقا، شش ماه است که ازدواج کرده‌ام، همسرم رفته تقاضای طلاق کرده و مهریه‌اش را به اجرا گذاشته. گفتم چرا؟ گفت: سادگی کردم، فکر کردم این زن از آسمان برای من آمده، دیگر او همه چیز من و همه‌ی هستی من است. از بس به او علاقه داشتم سیر تا پیاز زندگی‌ام را از اول تا آخر برایش گفتم. اگر رابطه‌های نادرستی قبل از ازدواج داشتم همه‌ی آن‌ها را گفتم. اگر خلاف‌هایی داشتم آن‌ها را گفتم. اگر پولی داشتم گفتم. وقتی همه‌ی این‌ها را تعریف کردم، همسرم گفت: تو به درد ازدواج با من نمی‌خوری. گاهی انسان نباید حتی به زنش نیز همه‌ی هستی من است. از بس به او علاقه داشتم سیر تا پیاز زندگی‌ام را از اول تا آخر برایش گفتم. اگر رابطه‌های نادرستی قبل از ازدواج داشتم همه‌ی آن‌ها را گفتم. اگر خلاف‌هایی داشتم آن‌ها را گفتم. اگر پولی داشتم گفتم. وقتی همه‌ی این‌ها را تعریف کردم، همسرم گفت: تو به درد ازدواج با من نمی‌خوری. گاهی انسان نباید حتی به زنش نیز همه‌ی حرف‌هایش را بزند. یک مطالبی پیش همسر انسان هم نباید گفته شود. لذا افراط گاهی در دوران نامزدی است، گاهی در دوستی، گاهی در برخورد با اطرافیان و گاهی در مسائل دینی است. عجیب است قرآن کریم حتی در مسائل ساده هم سفارش به اعتدال می‌کند. وقتی می‌خواهند گاو بنی اسرائیل را ذبح کنند، برای این‌که داستان بنی‌اسرائیل را حل کند، می‌گوید، خدایا! گاو باید چه رنگی باشد؟ می‌فرماید: «لا فارِضٌ‏ وَ لا بِكْرٌ عَوانٌ بَيْنَ ذلِك‏» (بقره: 68)؛ نه رنگش خیلی روشن باشد، نه خیلی تیره. چرا خداوند فرمود: «لا فارِضٌ‏ وَ لا بِكْرٌ»؟ چون می‌خواهد حتی در داستان گاو بنی‌اسرائیل نیز مسأله‌ی اعتدال را جا بیندازد. این نکته‌ی دقیق و ظریفی است. آقا، می‌خواهم نماز بخوانم چگونه بخوانم؟ «لا تَجْهَرْ بِصَلاتِك‏َ»؛ نه داد بزن، «وَ لا تُخافِتْ بِها» (اسراء: 110)؛ نه خیلی آهسته بخوان. البته معلوم است این آیه برای نمازهایی است که باید بلند خوانده شوند مثل نماز مغرب، نه فریاد بزن و نه آهسته بخوان. آقا می‌خواهم انفاق کنم، «وَ الَّذِينَ‏ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا»؛ نه خیلی اسراف کن، «وَ لَمْ یَقْتُرُوا» (فرقان: 67)؛ و نه خیلی سفت باش.

داستان

حدّ انفاق

شخصی پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: مادرم بیمار است، پیراهن‌تان را برای شفا بدهید. حضرت پیراهنش را درآورد و به او داد. حضرت فقط همین یک پیراهن را داشت که آن را می‌پوشید و به مسجد می‌آمد، لذا آن روز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نتوانست به مسجد بیاید آیه نازل شد: پیامبر دستت را کامل نگشا، و دستت را کامل نبند؛ «وَ لا تَبْسُطْها كُلَ‏ الْبَسْطِ» (اسراء: 29) آن‌گونه نباشد که پیراهن خود را بدهی و نتوانی از خانه بیرون بیایی، یا در بخشش چنان محکم باشی که کسی را از لحاظ کمک پوششی ندهی. (تفسیر نمونه، ج 12، ص 92). این را اصل اعتدال می‌گویند که در فرهنگ اهل بیت ما است.

راه درست در کلام مولا

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فهمیدند دو برادر به نام‌های عاصم و عَلاء یکی خانه‌ی بزرگی با امکانات زیاد دارد، و دیگری درون غار رفته و عبادت می‌کند. در واقع یکی از برادران ترک دنیا و دیگری به دنیا رو کرده است. حضرت به آن که خانه‌ی بزرگی داشت، فرمودند: خانه‌ات خوب است ولی در خانه‌ات از فقرا پذیرایی کن. در این خانه سفره بینداز و خانه را در خدمت مردم بگذار. نمی‌گویم خانه‌ی بزرگ نداشته باش سعادت مرد خانه‌ی بزرگ است؛ اما این خانه را در خدمت دین بگذار. به آن برادری که در غار رفته بود فرمودند: ای دشمن نفس خودت، تو چرا به غار پناه برده‌ای؟! چرا دنیا را ترک کرده‌ای؟! (بحارالانوار، ج 40، ص 336). بنابراین اصل دوّم در تربیت، اصل اعتدال و میانه‌روی است.

1. اصل تشویق

اصل سوّم اصل تذکر و تشویق است و اصل بسیار مهمی است. اما بسیاری از ما می‌خواهیم در زندگیمان مخصوصاً در برخورد تربیتی با جوان‌ها و نوجوان‌ها با تنبیه پیش برویم که این روش تنبیه فایده‌ای ندارد مگر در موارد خاص.

داستان

بخشش گنه‌کار به خاطر فضائلش

فردی را که دزدی کرده بود خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند و به آقا عرض کردند: این شخص حافظ مقداری از قرآن است. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمودند: چه مقدار از قرآن را حفظ هستی؟ دزد گفت: سوره‌ی بقره را کامل حفظ کرده‌ام. حضرت فرمودند: به خاطر حفظ سوره‌ی بقره از اجرای حد گذشتم اما دیگر دزدی نکن. این تشویق است، خطا کرده است، امّا یک جنبه‌ی مثبت دارد. اگر یک سیگار در کیف جوانت پیدا شد، یک جایی اشتباه کرد، یک روز نمازش ترک شد؛ اما این جوان امانتدار و مؤدب است، این جوان احترامتان می‌کند، نکات مثبت اخلاقی‌اش را در کنار نکات منفی اخلاقی‌اش بگذار. اصل تشویق مخصوصاً در دوره‌ی جوانی و نوجوانی حائز اهمیت است.

تکریم و تشویق فرزند

امام حسن علیه السلام کودک بودند که امیرالمؤمنین علیه السلام در منزل خودشان به وی فرمودند: حسنم، برو منبر سخنرانی کن. امام حسن گفتند: بابا جان، شما نشسته‌اید در حضور شما نمی‌شود. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: من می‌روم. حضرت آمدند دم در ایستادند حرف‌های امام حسن علیه السلام را می‌شنیدند اما امام حسن علیه السلام ، امیرالمؤمنین علیه السلام را نمی‌دیدند. امام حسن علیه السلام اول شروع کرد به حمد خدا و ثنای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بعد مطالب اخلاقی را تذکر دادند. وقتی تمام شد امیرالمؤمنین آمدند امام حسن را در آغوش گرفتند و لب‌هایشان را بوسیدند. اما ما اجازه نمی‌دهیم بچه‌هایمان حرف بزنند. امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله و سلم فرزندشان را می‌فرستند از همان کودکی در خانه سخنرانی کند که اهل سخن و گفتار بشود، در جامعه بتواند خودش را بروز بدهد. شما هم فرزندت را بفرست تا خرید کند، ولو کلاه سرش برود یا اشتباه کند. اما این باعث می‌شود کم‌کم اصل تشویق و تذکر در زندگی بچه را درست تربیت کند و به جامعه بیاورد. بنابراین اصل و روش‌های تربیتی عبارتند از: اصل تسهیل، اصل اعتدال، اصل تشویق، اصل تدریج، اصل تذکر، اصل قاطعیت، اصل تنبیه و... که این‌ها هر کدام در جای خودش باید تعریف شود. متأسفانه در خیلی کارها روش را می‌دانیم؛ روش رانندگی، دامداری، پرورش گیاه، امّا روش تربیت را نمی‌دانیم بسیاری از ما خودمان را فراموش کرده‌ایم، «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِیكُمْ» (تحریم: 6)؛ خود و خانواده‌هایتان را فراموش نکنید. تربیت شیوه و روش دارد. اگر با روش و شیوه پیش نروی باعث همین اختلافات می‌شود. گاهی عزیزانی با من تماس می‌گیرند یا پیش من می‌آیند و می‌گویند: مادرم با همسرم اختلاف دارد، همسرم با خواهرم اختلاف دارد، فلانی با فلانی اختلاف دارد. یک مرد باید روش‌مند عمل کند. لازم نیست هر کاری را که انجام می‌دهید بازگو کنید، مثلاً یک خدمتی به مادرتان کرده‌اید، چون همسرتان حساس است، نمی‌خواهد به او بگویی، چه اشکالی دارد؟ شما مخفیانه به مادرتان کمک کنید. یا یک خدمتی به همسرتان کرده‌اید که مادرتان حساس است، چرا اصرار دارید برای مادرتان تعریف کنید؟ بگذارید مخفی بماند. بعضی وقت‌ها مادرتان پشت سر همسرتان حرفی می‌زند بگویید می‌روم تذکر می‌دهم. بیایید خانه با یک کرامتی از کنارش بگذرید، مادرتان که نیست تا بداند شما چه گفته‌اید. بعد هم بگو مادرجان، تذکر دادم؛ امّا چگونه تذکر دادی، دیگر لازم نیست بگویید. بعضی اوقات بی‌درایتی‌ها باعث اختلافات خانوادگی می‌شود، باعث اختلاف جوان‌ها با والدین می‌شود. بعضی والدین فرزندشان را مقایسه می‌کنند، فلانی چنین است، پسر خاله‌ات فلان است، دختر خاله‌ات فلان است. قبلاً گفتم جوان‌ها مقایسه را نمی‌پسندند، جوان‌ها مقایسه را نمی‌پذیرند.

گاهی از دوستان صمیمی باید استفاده کرد، این یک روش است. ده بار به بچه می‌گویید برویم مسجد، او نمی‌آید. امّا همین که رفیقش می‌آید می‌‌گوید برویم احیا، یا برویم مسجد، یک شب تا صبح حاضر است مسجد برود، تا احیا کند؛ چون رفیقش است اما با پدر نمی‌رود. بنابراین این‌جا به رفیقش زنگ بزنید، بگویید به او نگوید که شما تماس گرفته‌اید ولی بیایید او را به مسجد ببرد، او را به احیا ببرد. این‌ها شیوه می‌خواهد. باید دید عملکرد ما کجا جواب نمی‌دهد! باید یک عملکردِ معادل برایش پیدا کنید.

گریز و روضه

در مقام عمل ما همه لنگیم حضرت امیر حتی به دشمنش هم محبت می کند. وقتی ابن ملجم را اسیرش کردند حضرت فرمود: که مگر من بد امامی برای تو بودم؟ مگر من احسان و عطای تو را بیشتر از بقیه ندادم؟ من چه بدی به تو کردم که این جنایت را انجام دادی؟ ابن ملجم شروع کرد به گریه کردن، بعد حضرت به امام حسن سفارش ابن ملجم را کرد امام حسن عرض کرد که آقا این کسی است که پشت ما را شکسته، کسی است که قاتل شماست. حضرت فرمودند: مگر نمی بینی که چشمانش از ترس دارد در حدقه می چرخد (یعنی قابل ترحم است.). بعد حضرت فرمود: که ما خانواده مغفرت هستیم. امیرالمومنین در نهج البلاغه وصیت کردند که ابن ملجم را عفو می کنم اگر شما هم قدرت پیدا کردید عفو کنید حضرت می فرمایند که اگر من باقی ماندم من می دانم خودم عفو می کنم و اگر هم از دنیا رفتم

«وَ إِنْ أَعْفُ فَالْعَفْوُ لِی قُرْبَةٌ وَ هُوَ لَکُمْ حَسَنَةٌ فَاعْفُوا أَلا تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ ابن ابی الحدید/ شرح نهج البلاغة/ ج15/ ص:143 ».

شما عفو کنید که عفو برای من قرب به خدا می آورد و برای شما هم حسنه است دوست ندارید خدا گناهان شما را بیامرزد اگر هم خواستید قصاص کنید او یک ضربت زده شما هم یک ضربت بزنید بیشتر نزنید. چقدر سفارش قاتلش را می کند با دوستاش چه کار می کند؟

خدایا به عظمت قرآن و اهل بیت و به عظمت ماه رمضان قسمت می‌دهم جوانان ما، نسل ما و اولاد ما را صالح، سالم، متدّین با تربیت، با ادب و با حیا قرار بده.